



آفرینش در حکمت مشاء

ترجمه، تبیین و تحلیل نمط پنجم اشارات ابن سینا
و شرح خواجه طوسی بر آن

دکتر علی شیروانی



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
زمستان ۱۳۹۵

شیروانی، علی، ۱۳۴۳-
 آفرینش در حکمت مشاء: ترجمه، تبیین و تحلیل نمط پنجم اشارات ابن سینا و شرح خواجه طوسی بر آن / علی
 شیروانی. — قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۵.
 دوازده، ۲۶۴ ص. (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۳۶۸: فلسفه و کلام؛ ۱۷)
 بها: ۱۲۸۰۰۰ ریال.
 فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
 کتابنامه: ص. [۲۵۷] - ۲۵۹؛ همچنین به صورت زیر نویس.
 نمایه.
 ۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ ق. — الاشارات والتنبیهات — نقد و تفسیر. ۲. فلسفه اسلامی — متون
 قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ۵۹۷-۶۷۲ ق. ۳. عرفان — متون قدیمی تا قرن ۱۴.
 الف. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ ق. — الاشارات والتنبیهات. برگزیده. شرح. ب. پژوهشگاه حوزه و
 دانشگاه. ج. عنوان.
 ۱۳۹۵ ۹ آ ۷ ش / BBR ۴۱۵ / ۱۸۹ / ۱
 شماره کتابشناسی ملی
 ۴۳۳۲۵۵۴



آفرینش در حکمت مشاء

مؤلف: دکتر علی شیروانی
 ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
 صفحه‌آرایی: کاما
 چاپ اول: زمستان ۱۳۹۵
 تعداد: ۵۰۰ نسخه
 لیتوگرافی: سعیدی
 چاپ: قم - جعفری
 قیمت: ۱۲۸۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۳۲۱۱۱۱۰۰ - ۰۲۵ (انتشارات: ۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰.
 ص.پ. ۳۱۵۱ - ۳۷۱۸۵ ● تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰
 فروش اینترنتی: www.ketab.ir/rihu info@rihu.ac.ir www.rihu.ac.ir

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی، به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی، در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر، و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی جایگاهی ویژه دارد.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت استادان حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر می‌تواند به عنوان متن یا منبعی درسی برای درس حکمت مشاء در رشته‌های «فلسفه و حکمت اسلامی»، «فلسفه و کلام اسلامی» و «فلسفه و الهیات» در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد مورد استفاده دانشجویان و دیگر علاقه‌مندان فلسفه اسلامی قرار گیرد. از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از تلاش‌های حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی شیروانی، مؤلف محترم، و حجت‌الاسلام والمسلمین علی امینی‌نژاد، ارزیاب اثر، قدردانی و تشکر کند.

فهرست مطالب

دبیاجه	۱
گزارش مباحث نمط پنجم	۳
فصل ۱: وهم در بیان مناط نیاز به علت نزد متکلمان	۳
فصل ۲: تنبیه در تحلیل معنای مُحدث	۴
فصل ۳: تکمله و اشاره به مناط نیازمندی معلول به علت فاعلی	۵
فصل ۴: تنبیه بر هستی زمان	۷
فصل ۵: اشاره به چیستی زمان	۱۰
فصل ۶: اشاره به تقدّم قوّه و حامل آن بر حادث زمانی	۱۱
فصل ۷: تنبیه بر حادث ذاتی بودن موجودات ممکن	۱۴
فصل ۸: تنبیه بر انفکاک ناپذیری معلول از علت تامّ	۱۶
فصل ۹: تنبیه بر برتری مرتبۀ ابداع نسبت به تکوین و احداث	۱۶
فصل ۱۰: تنبیه و اشاره به وجوب صدور معلول از علت تام	۱۷
فصل ۱۱: تنبیه بر اینکه از علت واحد تنها معلول واحد صادر می‌شود	۱۷
فصل ۱۲: اوهام و تنبیهات در بررسی دیدگاه‌های گوناگون در باب وجوب، امکان، قِدَم و حدوث موجودات	۱۸

آفرینش در حکمت مشاء/۲۱

النَّمطُ الخامسُ: فی الصُّنْعِ و الإبداع	۲۵
مراد از صنع و ابداع در این نمط	۲۵
۱. مناط نیاز به علت نزد متکلمان	۲۷
توهم: اندیشه رایج درباره مناط نیاز به علت	۲۷
زمینۀ توهم اینکه مناط نیاز به علت حدوث زمانی است	۲۸
شرح سخن شیخ در بیان اندیشه رایج در باب مناط نیاز به علت	۲۹

۳۰	دواعی و ادله متکلمان بر اینکه مناط نیاز به علت حدوث است
۳۴	تفسیر فاضل شارح از کلام شیخ
۳۵	ادامه شرح خواجه بر کلام شیخ
۳۶	۲. دستیابی به ملاک نیاز به علت از طریق تحلیل معنای مُحدَث
۳۶	یادآوری: لزوم تحلیل معنای «مُحدَث»
۳۷	بنای شیخ بر مرادف دانستن «مفعول» با «مُحدَث»
۳۹	دلیل بر اخص نبودن «مفعول» از «مُحدَث»
۴۰	شرح سخن شیخ و بیان قیود محتمل در معنای فعل
۴۲	شرح سخن شیخ در بیان عدم اخذ قیود محتمل در معنای فعل
۴۴	نقد فاضل شارح بر سخن شیخ: لفظی بودن مسئله و مُحق بودن متکلم
۴۵	پاسخ خواجه به نقد فاضل شارح: معنوی بودن مسئله و محق بودن شیخ
۴۸	تحلیل مفهوم «مفعول» (مُحدَث)
۴۹	شرح سخن شیخ در تحلیل مفهوم «مُحدَث»
۵۱	نقد فاضل شارح: اجمال در کلام شیخ
۵۴	۳. مناط نیازمندی معلول به علتِ فاعلی
۵۵	تکمیل و اشاره
۵۷	شرح سخن شیخ
۵۷	دلیل شیخ بر مدعای خود
۵۹	شاهد صدق مدعای شیخ
۵۹	نیازمندی معلول در بقا به علت
۶۰	نقد فاضل شارح: نپرداختن به اصل مسئله و مصادره به مطلوب در دلیل
۶۱	پاسخ خواجه: خطای فاضل شارح در تشخیص مسئله اصلی
۶۳	دلالت کلام شیخ بر امکان وجود معلول ازلی
۶۴	نقد دیگر فاضل شارح: لفظی بودن نزاع میان متکلم و حکیم
۶۵	پاسخ خواجه: تبیین موارد اختلاف نظر میان متکلم و حکیم و خطای فاضل شارح در بیان دیدگاه‌های این دو
۶۵	خطا در گزارش دیدگاه متکلم در ارتباط میان حدوث عالم و مختار بودن مبدأ نخستین
۶۶	خطا در گزارش اتفاق متکلمان بر نفی علت و معلول ازلی
۶۷	خطا در گزارش دیدگاه حکیمان درباره فاعل معلول ازلی
۶۹	چند نکته مرتبط با بحث مناط نیازمندی به علت
۶۹	معنای «علت بودن» چیزی برای نیازمندی شیء به علت
۶۹	وجه تقدّم مسئله مناط نیازمندی به علت بر اصل علیّت
۷۰	ابداعی بودن بحث از مناط نیازمندی به علت در فلسفه اسلامی

نقش متکلمان در طرح مسئله مناطق نیازمندی به علت در فلسفه اسلامی	۷۰
ارتباط مسئله مناطق نیازمندی به علت با مسئله نیاز معلول به علت در بقا	۷۰
عینیت خارجی حدوث و وجود در شیء حادث	۷۱
حدوث به عنوان ملاک نیاز به علت معده	۷۱
تبیین دلیل متکلمان بر اینکه مناطق نیازمندی به علت، حدوث است	۷۲
تبیین دلیل حکمای مشاء بر اینکه مناطق نیازمندی به علت، امکان است	۷۲
تفاوت دیدگاه حکمت مشاء و حکمت متعالیه در مسئله مناطق نیاز به علت	۷۳
تبیین دیدگاه حکمت متعالیه در باب مناطق نیازمندی به علت	۷۳
نارسایی اندیشه برخی از فیلسوفان غربی در تشخیص مناطق نیازمندی به علت	۷۵

۴. هستی زمان	۷۶
یادآوری: دلیل شیخ بر وجود خارجی زمان	۷۶
بیان مقصود شیخ در این فصل	۷۸
شرح استدلال شیخ بر وجود زمان	۸۰
روشن بودن وجود زمان و مبهم بودن ماهیت آن	۸۴
تنبیه بر وجود زمان از طریق تقدّم و تأخّر غیر مجامع	۸۵
دوری بودن تعریف زمان از طریق تقدّم و تأخّر غیر مجامع	۸۷
ذهنی بودن تقدّم و تأخّر غیر مجامع	۸۹
نقد نخست فاضل شارح بر شیخ و پاسخ خواجه به آن	۹۰
نقد دوم فاضل شارح بر شیخ و پاسخ خواجه به آن	۹۲
نقد سوم فاضل شارح بر شیخ و پاسخ خواجه به آن	۹۳
معارضه فاضل شارح با استدلال شیخ بر وجود زمان	۹۴
نفی بیان نخست برای تفاوت زمان با دیگر امور در عروض تقدّم و تأخّر غیر مجامع بر آن	۹۵
نفی بیان دوم برای تفاوت زمان با دیگر امور در عروض تقدّم و تأخّر غیر مجامع بر آن	۹۶
نقد فاضل شارح بر معیت زمان با حرکت	۹۹
پاسخ خواجه به معارضه فاضل شارح	۹۹
پاسخ خواجه به نقد فاضل شارح بر معیت زمان و حرکت	۱۰۱

۵. چیستی زمان	۱۰۳
اشاره: تعریف زمان از طریق تقدّم و تأخّر غیر مجامع	۱۰۳
تقریر سخن شیخ در بیان ماهیت زمان	۱۰۴
رابطه زمان با حرکت دورانی فلک	۱۰۵
شرح آنچه شیخ در تعریف زمان آورد	۱۰۸

۱۰۹	 رابطه مسافت و زمان با حرکت
۱۱۱	 بیان متفاوت شیخ در شفا در مقام تعریف زمان
۱۱۵	 ۶. تقدّم قوه و مادّة حامل آن بر حادث زمانی
۱۱۵	 طرح مسئله
۱۱۷	 عدم کفایت مشاهدات حسی برای اثبات قاعده مورد بحث
۱۱۸	 اشاره: برهان شیخ بر لزوم تقدّم قوه و مادّه بر حادث زمانی
۱۲۰	 تقریر خواجه از برهان شیخ
۱۲۳	 بررسی و نقد برهان شیخ
۱۲۶	 تلاش خواجه برای تقریر تامّ کلام شیخ
۱۲۷	 پاسخ صدرالمتهلین به اشکال وارد بر برهان شیخ
۱۲۹	 تحقیق خواجه برای اثبات قاعده «کلّ حادث...»
۱۳۰	 امکان در نسبت با وجود بالعرض
۱۳۱	 امکان در نسبت با وجود بالذات
۱۳۳	 ویژگی‌های امکانی که در نسبت با وجود بالعرض مطرح است
۱۳۵	 ویژگی‌های امکانی که در نسبت با وجود بالذات مطرح است
۱۳۶	 بازخوانی تحقیق خواجه
۱۳۸	 برهانی دیگر بر قاعده «کلّ حادث...»
۱۴۱	 پاسخ به اشکال‌های فاضل شارح بر برهان شیخ
۱۴۱	 یکسان‌انگاری اعتبارهای عقلی با امور خارجی در کلام فاضل شارح
۱۴۲	 نقد دلیل اول فاضل شارح بر ثبوتی نبودن وصف امکان
۱۴۴	 صورت ذهنی به مثابه صورت یا حکم موجود خارجی
۱۴۵	 نقد دلیل دوم فاضل شارح بر ثبوتی نبودن وصف امکان
۱۴۷	 نقد دلیل سوم فاضل شارح بر ثبوتی نبودن امکان
۱۴۸	 پاسخ به نقض فاضل شارح
۱۴۹	 نقد فاضل شارح بر ملازمه میان اولویت وجود حادث و مادّه سابق
۱۵۱	 پاسخ به نقد فاضل شارح
۱۵۲	 ۷. اثبات حدوث ذاتی برای موجودات ممکن
۱۵۲	 زمینه طرح مسئله حدوث ذاتی
۱۵۴	 یادآوری
۱۵۴	 رابطه حدوث ذاتی با تأخر ذاتی
۱۵۵	 معانی پنج‌گانه تأخر
۱۵۶	 تأخر بالذات

تفاوت‌های تأخر معلولی با تأخر طبیعی	۱۵۷
حقیقی بودن تأخر در تأخر ذاتی، و غیرحقیقی بودن آن در دیگر معانی تأخر	۱۶۰
امکان عامّ معیّت زمانی متقدّم و متأخر ذاتی	۱۶۱
بیان شیخ برای تأخر ذاتی	۱۶۲
توضیح کلام شیخ در بیان تأخر ذاتی	۱۶۲
عدم هماهنگی تفسیر فاضل شارح با کلام شیخ	۱۶۳
ذکر یک مثال برای تأخر ذاتی	۱۶۴
اعتراض فاضل شارح بر تقدّم علیّ: ابهام در معنا و سست بودن دلیل	۱۶۴
پاسخ خواجه به اعتراض فاضل شارح بر تقدّم علیّ: بدهت در تصوّر و تصدیق	۱۶۶
برهان شیخ بر حدوث ذاتی ممکنات	۱۶۶
تقریر خواجه از برهان شیخ بر حدوث ذاتی ممکنات	۱۶۷
اثبات تقدّم ذاتی عدم بر وجود در ممکن با بیانی دیگر	۱۶۹
تعریف‌های گوناگون حدوث ذاتی	۱۷۰
اشکال فاضل شارح بر کلام شیخ: خلط میان «عدم استحقاق وجود» و «استحقاق عدم وجود»	۱۷۱
پاسخ خواجه به اشکال فاضل شارح: تفکیک میان خارج و اعتبارات عقل	۱۷۱
۸. انفکاک‌ناپذیری معلول از علت تامّ	۱۷۴
یادآوری	۱۷۴
بیان اقسام امور دخیل در تمامیت علیّت علت	۱۷۵
بیان اقسام امور بیرونی دخیل در تمامیت علیّت علت	۱۷۶
پاسخ به اشکال فاضل شارح درباره زوال مانع	۱۷۸
رابطه عدم معلول با عدم علت تامّ	۱۷۹
شرح کلام شیخ	۱۸۰
ابدی بودن معلول در صورت ابدی بودن علت تامّ	۱۸۰
شرح کلام شیخ	۱۸۱
رفع استبعاد از سرمدی بودن معلول علت تامّ سرمدی	۱۸۲
شرح کلام شیخ	۱۸۲
سرّ اکتفا به رفع استبعاد	۱۸۳
سرّ تعبیر به سرمد به جای دوام	۱۸۴
اعم بودن مفعول از مُحدث	۱۸۵
۹. برتر بودن مرتبه ابداع نسبت به تکوین و احداث	۱۸۶
یادآوری: تعریف ابداع	۱۸۶

۱۸۶	مبدع نبودن حادث زمانی
۱۸۷	برتری رتبه ابداع از تکوین و احداث
۱۹۰	۱۰. وجوب صدور معلول از علت تام
۱۹۰	یادآوری و اشاره: محال بودن ترجیح بدون مرجح
۱۹۱	وجوب صدور معلول از علت تام
۱۹۱	شرح سخن شیخ درباره محال بودن ترجیح بدون مرجح
۱۹۲	فرق ترجیح بدون مرجح با ترجیح بدون مرجح
۱۹۳	رابطه امتناع ترجیح بدون مرجح با نیاز ممکن به علت
۱۹۴	شرح سخن شیخ درباره وجوب صدور معلول از علت تام
۱۹۶	۱۱. از علت واحد فقط معلول واحد صادر می شود
۱۹۶	یادآوری: برهان قاعده الواحد
۱۹۷	مضمون قاعده الواحد و منشأ مخالفت با آن
۱۹۸	تقریر برهان قاعده الواحد
۱۹۹	توضیح بیشتر درباره برهان قاعده الواحد
۲۰۱	دو نکته توضیحی
۲۰۱	معارضه فاضل شارح با دلیل قاعده الواحد
۲۰۲	پاسخ به معارضه فاضل شارح
۲۰۴	تفکیک دو معنای صدور
۲۰۶	۱۲. بررسی دیدگاه های گوناگون در باب وجوب، امکان، قدم و حدوث موجودات
۲۰۶	توهم ها و یادآوری ها
۲۰۷	آرای گوناگون درباره وحدت و کثرت واجب الوجود
۲۰۸	گروه های گوناگون قائلان به کثرت واجب الوجود (مشرکان)
۲۱۳	مقدمه ای بر شرح سخنان شیخ در باب حدوث و قدم زمانی عالم
۲۱۵	گروه های گوناگون قائلان به وحدت واجب الوجود (موحدان)
۲۱۵	دیدگاه متکلمان: حدوث زمانی عالم
۲۱۵	ادله قائلان به حدوث زمانی مخلوقات
۲۱۶	آرای گوناگون درباره سرّ ایجاد عالم در وقتی خاص
۲۱۷	شرح کلام شیخ
۲۱۸	دیدگاه متکلمان: حدوث عالم
۲۱۸	دیدگاه حکیمان: قدم زمانی عالم

۲۱۸	دلیل نخست متکلمان بر امتناع وجود حوادث غیرمتناهی
۲۱۹	دلیل دوم متکلمان بر امتناع وجود حوادث غیرمتناهی
۲۲۰	دلیل سوم متکلمان بر امتناع وجود حوادث غیرمتناهی
۲۲۰	مقدمه‌ای بر شرح سخنان شیخ درباره علت اختصاص یافتن وقتی خاص به ایجاد عالم در آن
۲۲۲	پاسخ اشاعره
۲۲۳	پاسخ معتزله
۲۲۴	پاسخ کعبی
۲۲۶	پاسخ غزالی
۲۲۷	ریشه تفاوت زمان و مکان از نظر نهایت‌پذیری
۲۲۸	دیدگاه‌ها درباره علت اختصاص یافتن وقتی خاص به ایجاد عالم در آن
۲۲۹	دیدگاه نخست (قدمای معتزله)
۲۲۹	دیدگاه دوم (کعبی)
۲۳۰	دیدگاه سوم (اشاعره و متکلمان متأخر)
۲۳۱	شرح دیدگاه حکیمان: قدم زمانی عالم
۲۳۲	دلیل حکیمان بر قدم زمانی عالم: استدلال از ناحیه فاعل
۲۳۴	استدلال از ناحیه فعل
۲۳۴	نقد شیخ بر آرای متکلمان درباره علت اختصاص یافتن حدوث عالم به وقتی خاص
۲۳۶	شرح نقد شیخ
۲۳۷	ابطال قول به اراده متجدد در واجب‌الوجود
۲۳۹	ابطال قول به اراده قدیم
۲۴۰	ابطال قول به مصلحت‌دار بودن وقتی خاص برای حدوث عالم در آن وقت
۲۴۱	نقد شیخ بر ادله متکلمان بر حدوث زمانی عالم
۲۴۲	شرح نقد شیخ بر ادله متکلمان
۲۴۲	بیان ادله متکلمان
۲۴۳	نقد دلیل اول متکلمان بر حدوث زمانی عالم
۲۴۳	نقد دلیل دوم متکلمان بر حدوث زمانی عالم
۲۴۳	پاسخ شیخ به دلیل اول متکلمان بر امتناع وجود حوادث بی‌نهایت
۲۴۴	شرح پاسخ شیخ به دلیل اول
۲۴۵	پاسخ شیخ به دلیل سوم متکلمان بر امتناع وجود حوادث بی‌نهایت
۲۴۶	شرح پاسخ شیخ به دلیل سوم
۲۴۶	پاسخ شیخ به دلیل دوم متکلمان بر امتناع وجود حوادث بی‌نهایت
۲۴۸	شرح پاسخ شیخ به دلیل دوم
۲۴۹	بیان عقیده حکیمان درباره قدم عالم

۲۵۰	شرح کلام شیخ در بیان عقیده حکیمان
۲۵۱	حدوث و قدم عالم از دیدگاه صدرالمتألهین
۲۵۳	دیدگاه علامه طباطبائی
۲۵۴	اهمیت مسئله توحید نسبت به مسئله قدم و حدوث عالم
۲۵۷	منابع و مأخذ
۲۶۰	نمایه‌ها

دیباچه

اگر بخواهیم ده کتاب از برترین آثار مکتوب در حوزه حکمت مشاء را نام ببریم، بی شک الاشارات و التنبیهات ابن سینا همراه با شرح خواجه نصیرالدین بر آن در میان آن ده کتاب خواهد بود؛ چنان که نویسندگان این دو کتاب نیز برجسته‌ترین یا از برجسته‌ترین حکیمان مسلمان به شمار می‌آیند. اشارات از شاهکارهای ابن سیناست، و بر این اثر شروح متعددی نگاشته‌اند، اما هیچ یک مقام و منزلت شرح خواجه را ندارد.

اشارات بارها به فارسی ترجمه و حتی شرح شده است، اما شرح خواجه بر آن، با همه اهمیت و تأثیری که داشته — تا آنجا که نویسنده می‌داند — تاکنون به فارسی ترجمه یا شرح نشده است و نوشتار حاضر اولین نمونه از این کار است. امید که دانشجویان و علاقه‌مندان فلسفه اسلامی را سودمند افتد و مقبول نظر استادان این فن واقع گردد.

ویژگی‌های این نوشتار به اختصار عبارت‌اند از:

۱. متن اشارات و شرح خواجه به‌طور کامل ترجمه و شرح شده است؛
۲. سعی شده موارد دشوار متن، به گونه‌ای توضیح داده شود که نکته‌ای نیازمند ایضاح باقی نماند؛
۳. پاره‌ای نکات انتقادی در پاورقی یا درون متن بیان شده است؛
۴. شیوه کار در شرح عبارات ابن سینا و خواجه، «شرح مزجی» است، و با علامت قلاب شرح از ترجمه متمایز گشته است. با استفاده از این شیوه در کمترین عبارات، بیشترین نکات لازم در متن گنجانده می‌شود و فایده آموزشی بیشتری در جهت تسلط بر متن اصلی به دست می‌آید؛
۵. در موارد لزوم، برای ارائه آسان‌تر مطالب از نمودار استفاده شده است؛
۶. پیش از آغاز نمط، گزارشی اجمالی از مجموعه مطالب آن عرضه شده است؛
۷. در ترجمه و شرح، سعی بر رعایت توأمان دقت و سلامت بوده است؛

۸. متن عربی، با تصحیح و اعراب لازم در ضمن شرح آورده شده است؛
 ۹. در موارد لازم، دیدگاه‌های گوناگون در شرح کلام ابن سینا بررسی و ارزیابی شده است؛
 ۱۰. مخاطبان اصلی این کتاب دانشجویان و طلابی‌اند که شرح الاشارات و التنبیها را فرامی‌گیرند. هدف آن بوده است که این اثر آنان را در فهم صحیح مطالب و دقت بیشتر در نکات آن یاری رساند و کمبودهای احتمالی درس را جبران کند؛
 ۱۱. مطالبی که ممکن است بیشتر به کار استادان بیاید تا دانشجویان، در پاورقی آمده و یا داخل کادر قرار گرفته است.
- در اینجا لازم است از استاد علی امینی‌نژاد که ارزیابی این اثر را پذیرفت و با دقت، سراسر نوشتار را مطالعه و نکات سودمندی را یادآوری کرد و آقای دکتر حسینعلی شیدان‌شید که همچون گذشته نگارنده را از دقت‌ها و نکته‌سنجی‌های خود بهره‌مند ساخت، قدردانی کنم. همچنین از آقای دکتر محمد فتحعلی‌خانی، مدیر محترم گروه فلسفه و کلام پژوهشگاه حوزه و دانشگاه که با همدلی و بلندنظری زمینه پدید آمدن این اثر را فراهم ساخت، آقای علیرضا تاجیک، ویراستار محترم کتاب، آقای حسن نصراللهی، کارشناس محترم گروه، و آقای افتخار مسیبی، دانشجوی کوشای فلسفه که بی‌هیچ مزد و منت بازخوانی دقیق و اصلاح اغلاط تایپی و غیر تایپی کتاب را بر عهده گرفت، و نیز همه کسانی که به نحوی در سامان یافتن این اثر نگارنده را یاری دادند، تشکر می‌کنم و از خدای متعال سلامت و سعادت ایشان را مسئلت دارم.
- رونق بازار حکمت اسلامی در سرزمین ایران معاصر، مرهون نظام جمهوری اسلامی و مجاهدت‌های بنیانگذار آن، حضرت امام خمینی رحمته‌الله و همه کسانی است که ایثارگرانه برای به ثمر نشاندن این نهال مقدس سختی‌ها کشیدند و خون دل‌ها خوردند؛ و در این میان، البته نقش چشمگیر علامه سیدمحمدحسین طباطبایی رحمته‌الله — با تدریس و تألیف و پرورش استادان برجسته — فراموش‌نشدنی است. از خدای حکیم برای ایشان و همه خدمتگزاران معارف غنی اسلامی — شیعی، به‌ویژه استادان بزرگواری که از خرمن دانششان خوشه چیده‌ام، روح و ریحان و کرامت مسئلت دارم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

اردیبهشت ۱۳۹۵

رجب ۱۴۳۷

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

علی شیروانی

گزارش مباحث نمط پنجم

نمط پنجم، با عنوان «فی الصُّنْعِ و الإبداع»، مشتمل بر ۱۲ فصل است. در اینجا مقصود از «صُّنْع» ایجاد چیزی است که سابقه نیستی در برهه‌ای از زمان دارد و مراد از «ابداع» معنای مقابل آن است، یعنی ایجاد چیزی که سابقه نیستی زمانی ندارد. بنابراین صنع و ابداع هر یک بیانگر نوعی از آفرینش است.

فصل ۱: وهم در بیان مناط نیاز به علت نزد متکلمان

در این فصل با عنوان «وهم» دیدگاه متکلمان در باب مناط و علت نیاز به علت بیان می‌شود. از نظر متکلمان مناط نیازمندی شیء به علت، حدوث زمانی و سابقه نیستی داشتن آن در برهه‌ای از زمان است. از نظر ایشان اگر موجودی ازلی و قدیم زمانی باشد حتماً واجب‌الوجود خواهد بود و دیگر نیازمند علت نیست. رویکرد متکلمان به این دیدگاه دو عامل داشته است:

نخست، مشاهده اینکه فعل (اثر و معلول) پس از نابود شدن فاعل همچنان باقی می‌ماند؛ مانند بقای ساختمان پس از مرگ معمار آن ساختمان. این امر نشانه آن است که فعل (معلول) تنها در همان زمان حدوث، و برای اصل پیدایش و بیرون آمدن از نیستی به هستی، به فاعل نیاز دارد، نه در خود هستی و وجودش. بنابراین موجود قدیم زمانی چون هرگز معدوم نبوده تا از عدم به وجود آمده باشد، نیازی به علت نخواهد داشت. در اینجا متکلمان فاعل حقیقی را، که هستی‌بخش است، با فاعلی که تنها نقش اعدادی و زمینه‌سازی برای حصول فعل دارد، خلط کرده‌اند.

دوم، دلیل‌هایی که در این باره ارائه شده، که دو نمونه از آنها در این فصل ذکر شده است: دلیل نخست این است که اگر فاعل بخواد فعل را آنگاه که موجود است، ایجاد کند، این ایجاد، تحصیل حاصل خواهد بود، و این برخلاف فرض است. اشکال دلیل نخست این است

که پیش فرض آن — یعنی برابر بودن ایجاد با موجود کردن چیزی که قبلاً معدوم بوده — نادرست است؛ زیرا ایجاد به معنای مطلق وجودبخشی است؛ دلیل دوم نیز این است که اگر فعل پس از پدید آمدن و حادث شدنش همچنان نیازمند فاعل باشد، نیاز او به فاعل در خود وجودش خواهد بود و لازمه این امر آن است که هرچه وجود دارد نیازمند فاعل باشد؛ چون مناط نیاز به فاعل، وجود دانسته شده است. بنابراین خود فاعل نیز نیازمند به فاعلی دیگر خواهد بود و این روند تا بی نهایت ادامه می یابد (تسلسل محال). اشکال این دلیل آن است که متکلم پنداشته است اگر حدوث را ملاک نیازمندی به فاعل ندانیم ناگزیر باید مطلق وجود را ملاک آن به شمار آوریم، در حالی که اینجا فرض سومی نیز در کار است، و آن اینکه ملاک نیازمندی به علت را وجوب بالغیر یا امکان بدانیم. در تفسیر عبارات شیخ در این فصل، میان فاضل شارح و خواجه اختلاف نظر وجود دارد.

فصل ۲: تنبیه در تحلیل معنای مُحدث

در فصل ۱ بیان شد که بیشتر مردم می پندارند نیازمندی مفعول به فاعل تنها از آن جهت است که آن شیء، مفعول یا مصنوع یا موجد است. در این فصل معنای مشترک میان این الفاظ — که عبارت است از «موجود پس از عدم به سبب چیزی = مُحدث» — به اجزای بسیط آن تحلیل می شود تا روشن گردد که آیا همه اجزای آن معنای مشترک، در نیازمندی معلول به علت معتبر و دخیل اند یا تنها برخی از آنها؛ و دیگر اجزا بالعرض با آن همراه شده اند. حکیم و متکلم درباره معنای «فعل» با هم اختلاف نظر دارند. از نظر متکلم، فعل اخص از احداث (ایجاد شیئی مسبوق به عدم زمانی) است و هر احداثی فعل نیست، بلکه احداثی خاص، مثلاً احداث با اختیار، فعل نامیده می شود. اما از نظر حکیم فعل نه تنها اخص از احداث نیست، مساوی آن هم نبوده، بلکه اعم از آن است؛ چرا که ابداع را نیز دربر می گیرد با وجود این، شیخ در اینجا فعل را به معنای احداث، و مفعول را به معنای مُحدث (موجود پس از عدم به سبب چیزی) و فاعل را به معنای مُحدث به کار می برد و بر بطلان دیدگاه متکلم دلیل می آورد. استدلال شیخ در این بحث به لحاظ روش شناختی قابل درخور است.

فاضل شارح نزاع در این مسئله را نزاعی لفظی قلمداد می کند و در عین حال، نظر متکلم (اخص بودن معنای فعل از احداث) را صحیح می داند. خواجه در برابر، نزاع در این مسئله را معنوی می شمارد و نیز از دیدگاه حکیم (اعم بودن فعل از احداث) دفاع می کند.

اگر فعل را به معنای احداث (حصول وجودی در پی عدم از سببی؛ یا ایجاد شیء پس از عدم زمانی آن) در نظر بگیریم و معنای آن را تحلیل کنیم، به سه مفهوم می‌رسیم: وجودی، عدمی و بودن این وجود پس از آن عدم. از این میان تنها وجود شیء است که متعلق فعل و نیازمند فاعل و جاعل است، اما نه وجود عام — چرا که در این صورت وجود واجب نیز متعلق فعل و نیازمند فاعل و جاعل خواهد بود — بل وجودی که ممکن است و یا وجودی که حادث است. در فصل بعد مشخص می‌شود کدام یک از این دو احتمال صحیح است و ملاک نیازمندی به علت وجوب بالغیر و امکان است یا حدوث؟

فاضل شارح معتقد است سخن شیخ در این فصل اجمال دارد و روشن نمی‌شود که بحث بر سر تعیین شیء محتاج به فاعل است یا بر سر تعیین سبب احتیاج، هرچند حمل کردن کلام شیخ بر مسئله نخست مناسب‌تر است. آنگاه فاضل شارح به ترجیح دیدگاه حکیمان و نقد نظر متکلمان در باب ملاک نیازمندی به علت می‌پردازد و نکته‌ای را می‌گوید که از نظر خواجه مطلبی مفید ولی بی‌ارتباط با کلام شیخ است.

فصل ۳: تکمله و اشاره به مناط نیازمندی معلول به علت فاعلی

در این فصل اثبات می‌شود که مناط نیازمندی به علت، وجوب بالغیر و امکان است، نه حدوث. صورت منطقی استدلال شیخ بر این مدعا چنین است:

- واجب بالغیر (ممکن) و مسبوق به عدم (حادث) دو معنای اعم و اخص‌اند که معنای سومی (متعلق به غیر) بر آنها حمل می‌شود (صغرا)؛
- هر معنای سومی که بر دو معنای اعم و اخص حمل شود، حملش بر معنای اعم اولاً و بالذات، و بر معنای ثانیاً و بالتبع است (کبرا)؛
- معنای متعلق به غیر بر واجب بالغیر (اعم) اولاً و بالذات، و بر مسبوق به عدم (اخص) ثانیاً و بالتبع حمل می‌شود (نتیجه).

حاصل استدلال شیخ این است که تعلق و وابستگی به موجودی دیگر اولاً و بالذات برای موجود واجب بالغیر (ممکن) ثابت است و در مرتبه دوم و به سبب آن، برای موجود حادث؛ پس ملاک اصلی نیازمندی به علت همان امکان و وجوب بالغیر است نه حدوث. شاهد مدعا این است که اگر موجودی را فرض کنیم که حادث باشد اما ممکن و واجب بالغیر نباشد، آن موجود محتاج به علت نخواهد بود.

با روشن شدن اینکه مناط نیاز به علت امکان است نه حدوث، معلوم می‌شود که تعلّق و وابستگی حادث به علت به زمان حدوث آن اختصاص ندارد، بلکه در طول زمان بقای آن نیز برقرار است؛ و بلکه حتی اگر مناط نیاز به علت، بنا بر گفته متکلمان حدوث باشد، باز هم تعلّق مفعول به فاعل همیشگی می‌باشد، زیرا صفت حدوث (دارای پیشینه عدم بودن) همواره و در همه زمان‌های وجود حادث، برای آن حاصل و محقق است، نه فقط در حال حدوث آن.

فاضل شارح می‌گوید: نیازی نبود شیخ بیان کند که وجود حادث نیازمند فاعل است نه عدم پیشین و یا دارای پیشینه عدم بودن آن، زیرا اختلافی میان حکیم و متکلم در این باره نیست. خواجه در پاسخ می‌گوید: اتفاقاً منشأ اصلی اختلاف در مناط نیاز به علت، اختلاف در همین مسئله است. متکلم معتقد است مفعول در حدوثش وابسته به علت است و از این رو، مناط نیاز به علت را حدوث می‌داند، و حکیم معتقد است مفعول در وجودش که ممکن و واجب بالغیر است وابسته به علت است و از این رو، مناط نیاز به علت امکان است.

فاضل شارح می‌گوید: حقیقت آن است که اختلاف میان متکلم و حکیم در اینجا لفظی و در نحوه بیان معنایی است که هر دو در آن اتفاق نظر دارند، زیرا متکلم می‌پذیرد که عالم بر فرض ازلی بودن معلول علتی ازلی است، اما این فرض را محقق نمی‌داند، چون علت مؤثر در وجود عالم (خدای متعال) قادر و مختار است. از نظر ایشان اگر عالم ازلی بود، خدای سبحان در آفرینش عالم فاعل موجب بود نه مختار، در حالی که در جای خود ثابت شده است که او فاعل مختار است. از طرفی، حکیم نیز می‌پذیرد که موجود ازلی مُحال است فعل فاعل مختار باشد. بنابراین، هر دو گروه اتفاق نظر دارند بر اینکه ازلی بودن شیء با نیازمند بودنش به فاعل قادر مختار ناسازگار و با نیازمند بودنش به علت موجب سازگار است.

خواجه تحلیل فاضل شارح را نادرست می‌شمارد و می‌گوید: متکلم به عکس آنچه فاضل شارح بیان کرده، مختار بودن خداوند را از حادث بودن عالم نتیجه گرفته است، نه حادث بودن عالم را از مختار بودن خداوند.

این سخن فاضل شارح که متکلمان همگی بر نفی علت و معلول ازلی اتفاق نظر دارند نیز نادرست است؛ زیرا کسانی از معتزله که به احوال معتقدند با صراحت علت و معلول ازلی را پذیرفته‌اند. اشاعره نیز، که صفات خداوند را قدیم و زاید بر ذات او می‌دانند، باید آنها را معلول ازلی ذات واجب بدانند چرا که در غیر این صورت باید به تعدد واجب‌الوجود تن دهند و مشرک

شوند. پس متکلمان هرچند در اعتقاد به حدوث عالم اتفاق نظر دارند، برخلاف گمان فاضل شارح، در اعتقاد به نفی علت و معلول ازلی اتفاق نظر ندارند.

فاضل شارح در فهم صحیح دیدگاه حکیمان نیز ناکام است. حکیم در طبیعیات، ابتدا ازلی بودن عالم را اثبات می‌کند و آنگاه نتیجه می‌گیرد که مبدأ عالم موجودی ازلی و تام در فاعلیت است، اما در الهیات ابتدا واجب تعالی را به عنوان موجودی ازلی و فاعل تام اثبات می‌کند و آنگاه نتیجه می‌گیرد که فعل او (عالم هستی) ازلی و قدیم است و در عین حال، او را فاعلی قادر و مختار می‌داند؛ زیرا قدرت و اختیارش همانند قدرت و اختیار حیوانات نیست، بلکه عین ذات اوست.

فصل ۴: تنبیه بر هستی زمان

در این فصل وجود و هستی زمان اثبات شده است بی‌آنکه نام آن آورده شود. شیخ بیان می‌کند که وجود هر شیء حادثی مسبوق به موجودی غیر قارالذات و دارای اتصالی مانند اتصال مقدارها — یعنی زمان — است. برای اثبات وجود زمان دو برهان اقامه شده است که در یکی به حرکت و در دیگری به تقدّم و تأخّر تمسک می‌شود. برهان نخست متناسب با طبیعیات، و برهان دوم متناسب با الهیات است. در این فصل تقریری از برهان دوم بیان شده است که اجمالش چنین است:

آنچه بعد از عدم حادث می‌شود، این بعد بودنش (تأخّرش) مضاف به قبل بودنی (تقدّمی) است که زایل شده و از بین رفته است. پس آنچه حادث شده است قبلی دارد که با بعد جمع نمی‌شود. این قبلیّت مانند قبل بودن «یک» نسبت به «دو» و امثال آن نیست که در آنها آنچه قبل است با آنچه بعد است جمع می‌شود؛ بلکه قبلی است که با تحقق بعدیّت، قبلیّتش زایل می‌شود. این قبلیّت همان عدم نیست، زیرا عدم همان‌گونه که قبل از وجود شیء حادث هست بعد از آن نیز می‌تواند باشد؛ چنان که همان ذات فاعل نیز نیست، زیرا ذات فاعل گاهی قبل و همراه و بعد از شیء حادث نیز هست. از اینجا معلوم می‌شود که در خارج چیزی دیگر هست که می‌آید و می‌رود و وجودی سیال و گذرا و بی‌قرار دارد، و در نتیجه، امری غیر قارالذات است. از طرفی، این امر در ذاتش حقیقتی متصل و پیوسته دارد، زیرا ما می‌توانیم متحرکی را در نظر بگیریم که مسافتی را می‌پیماید و حدوث شیء مورد نظر مصادف می‌شود با پایان یافتن حرکت آن متحرک. در این فرض، آغاز حرکت متحرک قبل از این حادث است و در عین حال، میان آغاز حرکت و پیدایش حادث قبل بودن‌ها و بعد بودن‌های فانی‌شونده و موجودشونده‌ای مطابق با اجزای مسافت و

حرکت وجود دارد. از اینجا روشن می‌شود که این قبل بودن‌ها و بعد بودن‌ها از همان نوع اتصال مسافت و حرکت برخوردارند. همچنین در جای خود روشن شده است که چنین امر متصل و پیوسته‌ای از اجزای غیر متجزی تشکیل نشده است. بنابراین ثابت می‌شود که پیش از هر شیء حادثی موجودی غیر قارالذات و برخوردار از اتصالی همانند اتصال مقدارها (زمان) تحقق دارد.

خواجه پس از شرح استدلال شیخ بر وجود زمان، بیان می‌کند که اصل وجود و هستی زمان امری روشن است؛ برخلاف چیستی و ماهیت آن که امری پوشیده و پنهان است. در هر حال، بحث درباره‌ی هستی و چیستی زمان در اصل مربوط به طبیعیات است و پرداختن به آن در این نمط به جهت توقف داشتن مباحث بعدی بر آن، و عدم ذکر آن در مباحث قبلی اشارات است.

خواجه یادآور می‌شود که استدلال شیخ برای اثبات وجود زمان از طریق تمسک به تقدّم و تأخر غیر مجامع، درواقع تنبیهی بر وجود زمان است، نه برهانی بر آن؛ زیرا در این صورت استدلال یادشده مصادره بر مطلوب و دّوری خواهد بود، چرا که تقدّم و تأخر غیر مجامع چیزی نیست جز تقدّم و تأخری که در آن متقدّم و متأخر در یک زمان موجود نیستند. پس پذیرش وجود چنین تقدّم و تأخری منوط به پذیرش وجود زمان است، در حالی که هنوز وجود زمان اثبات نشده است؛ اما چون اصل وجود زمان امری روشن و آشکار است، نیازی به برهان بر آن نیست و تنبیه بر آن کفایت می‌کند. زمان را اما نمی‌توان با استفاده از تقدّم و تأخر غیر مجامع تعریف، و ماهیت آن را روشن کرد، زیرا چیستی زمان، برخلاف هستی آن، امری مخفی و ناپیدا و نیازمند تعریفی حقیقی است که خالی از دور باشد.

اشکال: تقدّم و تأخر غیر مجامع در خارج وجود ندارند و اموری ذهنی‌اند، پس نمی‌توان حتی در مقام تنبیه بر وجود خارجی زمان به آنها تمسک کرد.

پاسخ: تقدّم و تأخر غیر مجامع هرچند اموری ذهنی و اعتباری‌اند، از اعتبارات نفس‌الامریه‌ای به شمار می‌آیند که اگرچه خودشان در خارج نیستند ولی منشأ انتزاعشان (زمان) در خارج هست. فاضل شارح نقدهای متعددی بر کلام شیخ در این فصل وارد ساخته که خواجه آنها را بررسی می‌کند و پاسخ می‌دهد.

نقد نخست فاضل شارح آن است که این قبل بودن‌ها و تقدّم‌ها اگر در خارج موجود باشد یک تقدّم به واسطه تقدّمی دیگر، متقدّم بر موجودی دیگر خواهد بود و تسلسل لازم می‌آید. پاسخ خواجه این است که آنچه در خارج موجود است و اولاً و بالذات به تقدّم متصف می‌شود همان زمان است و این تقدّم در عقل — نه در خارج — بر دیگر امور که در زمان واقع می‌شوند

عارض می‌گردد. اما خود تقدّم از موجودات مختص به وقتی خاص نیست، زیرا امری اعتباری است که در همه وقت‌ها می‌توان آن را اعتبار کرد؛ و اگر این تقدّم را از آن جهت که در وقتی معین واقع می‌شود در نظر بگیریم همان حکم دیگر موجودات را خواهد داشت که تقدّم دیگری که ذهن اعتبارش می‌کند بر آن عارض می‌گردد. اما برخلاف گمان فاضل شارح، تسلسلی روی نمی‌دهد، بلکه با متوقف شدن اعتبار ذهنی، سلسله متوقف می‌شود و دیگر ادامه نمی‌یابد.

نقد دوم فاضل شارح این است که تقدّم و تأخّر دو اضافه‌اند، پس باید با هم موجود شوند، در حالی که در بیان شیخ وجود یکی از آنها مصادف با زوال دیگری است و این برخلاف فرض، و محال است. خواجه پاسخ می‌دهد که تقدّم و تأخّر دو اضافه عقلی و اموری اعتباری‌اند که معروض‌های آنها باید در عقل باشند و لازم نیست در خارج با هم موجود شوند.

نقد سوم فاضل شارح این است که اگر عدم شیء سابق به تقدّمی که در خارج موجود است متصف گردد، لازم می‌آید معدوم به موجود متصف شود، در حالی که موصوف یک وصف وجودی باید خود نیز موجود باشد. خواجه در پاسخ می‌گوید: عدم شیء حادث، عدم مقید است، نه عدم مطلق، و از این رو، بهره‌ای از وجود دارد و همین اندازه برای صحت اتصافش به اعتبارهای عقلی از قبیل تقدّم کفایت می‌کند.

آنگاه فاضل شارح به معارضه با دلیل شیخ بر اثبات وجود زمان در خارج می‌پردازد و می‌گوید: اگر این دلیل تامّ باشد همین دلیل اقتضا می‌کند که برای زمان ثابت شده، زمانی دیگر بوده باشد و به همین ترتیب تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد؛ زیرا تقدّم بعضی از اجزای زمان بر بعضی دیگر درست از همین نوع تقدّمی (تقدّم غیر مجامع) است که درباره عدم وجود شیء حادث بیان شد.

آنگاه فاضل شارح دو بیان برای نشان دادن تفاوت زمان با عدم و وجود حادث و اموری مانند آن، در عروض تقدّم و تأخّر غیر مجامع بر آن، از سوی مدافعان برهان شیخ می‌آورد و سپس هر دو بیان را ردّ می‌کند و نتیجه می‌گیرد که زمان و عدم و وجود حادث در این جهت فرقی با هم ندارند تا مانع جریان استدلال شیخ بر تقدّم عدم حادث بر وجود آن، در تقدّم بعضی از اجزای زمان بر بعضی دیگر شود.

خواجه در پاسخ می‌گوید: نمی‌توان اجزای زمان را با عدم و وجود حادث قیاس کرد و حکم دومی را بر اولی جاری ساخت؛ زیرا زمان ماهیتی جز جریان مستمر و متصل رفتن و آمدن جدید ندارد، و این جریان مستمر و متصل تنها در وهم به سال و ماه و هفته و مانند آن تجزیه می‌شود. بنابراین زمان اجزای بالفعل ندارد و تا اجزا نداشته باشد تقدّم و تأخّر در کار نخواهد بود. پس

از فرض اجزا برای زمان نیز چنین نیست که تقدّم و تأخّر اموری عارض و ملحق به آن اجزا باشند، آن گونه که سفیدی و سیاهی بر جسم عارض می شوند، بلکه صرف تصوّر ناپایداری و عدم استقرار — که همان حقیقت زمان است — مستلزم تصوّر تقدّم و تأخّر میان اجزای فرضی زمان، به لحاظ خود ناپایداری و عدم استقرار زمان و نه چیزی دیگر، می باشد. معنای اتصاف زمان به تقدّم و تأخّر چیزی جز این نیست. اما اموری مانند عدم و وجود حادث، که ذاتشان ناپایداری و عدم استقرار نیست بلکه با آن مقارن و همراه می شوند، تنها در صورتی متقدّم و متأخّر می گردند که تقدّم و تأخّر بر آنها عارض شده باشد. این است فرق اساسی میان عدم و وجود حادث و اجزای فرضی زمان. بنابراین دلیل شیخ در خود زمان جاری نمی شود.

فاضل شارح نقدی نیز بر معیّت حرکت با زمان، که شیخ آن را در پایان این فصل بیان کرده است دارد، و آن اینکه معیّت اضافه ای است که بر شیء عارض می گردد و با معروض خود — که در اینجا حرکت و زمان است — مغایر می باشد و از این رو، معیّت حرکت با زمان مستلزم وقوع زمان در زمانی دیگر است، و در نتیجه، باز بحث تسلسل به میان می آید. خواهجه در پاسخ می گوید: معیّت آنچه در زمان است — مانند حرکت — با زمان یک چیز است و معیّت به واسطه زمان — مانند معیّت بارش باران با وزش باد که در یک زمان آغاز می شوند و یک ساعت می پایند — چیزی دیگر است. اولی نسبت واحدی میان شیئی غیر زمان به زمان را اقتضا دارد که همان متای آن است، و دیگری دو نسبت برای دو شیئی را که منسوب الیه هر دو یکی (زمان مشترک) است، اقتضا دارد. به همین جهت در اولی به زمانی مغایر با دو چیزی که به معیّت متصف شده اند نیاز نیست، ولی در دومی نیاز است.

فصل ۵: اشاره به چیستی زمان

در این فصل کوشش می شود ماهیت زمان شناسانده شود. در فصل قبل گفته شد حقیقتی سیال و ناپایدار در خارج هست. حال می گوئیم این حقیقت تنها در جایی امکان حضور دارد که تغییر حالی در آن رخ داده باشد، و تغییر حال ممکن نمی شود مگر برای چیزی که تغییر در آن روا باشد، یعنی موضوع حرکت؛ زیرا تغییر عَرَض است و عرض جز در موضوع تحقق نمی یابد. از اینجا روشن می شود وجود این امر سیال و ناپایدار متعلّق است به تغییری که عرض می باشد و متغیّری که جسم محلّ تغییر است. چنین تغییری که تدریجی و غیر دفعی است حرکت نامیده می شود. بنابراین وجود این اتصال متعلّق است به حرکتی و متحرکی.

از طرفی، آنچه در فصل پیشین بیان شد نشان داد که قبل از هر شیء حادثی زمانی هست و هر زمانی که آغازی دارد، حادث است؛ پس قبل از آن، زمانی دیگر می‌باشد و این مستلزم آن است که زمان امر متصل بدون آغاز، یعنی امری ازلی، باشد.

این زمان ازلی حتماً متعلق به حرکتی ازلی است و چون حرکت مستقیم نمی‌تواند ازلی باشد، معلوم می‌شود که زمان متعلق به حرکتی دورانی و چرخشی است.

از آنجا که اتصال یادشده، قابل اندازه‌گیری است، از مقوله کم و از نوع کم متصل می‌باشد. بنابراین زمان کمی است که تغییر تدریجی، یعنی حرکت را اندازه می‌گیرد، و به دیگر بیان، مقدار حرکت است. پس می‌توان زمان را این‌گونه تعریف کرد: زمان کمیت حرکت است نه از جهت مسافت، بلکه از جهت تقدّم و تأخّری که با هم جمع نمی‌شوند.

خواجه با استناد به آنچه شیخ در شفا درباره تعریف زمان بیان کرده، به نارسایی تعریف وی در اشارات از زمان اشاره می‌کند. در پایان این کلام شیخ آمده است: «بنابراین زمان عدد حرکت است آنگاه که به اجزای متقدّم و متأخّری منقسم شود که تقدّم و تأخّرشان به مسافت است، نه به زمان؛ وگرنه [یعنی در صورتی که تقدّم و تأخّرشان به زمان را در نظر بگیریم، چنان که در اشارات مشاهده می‌شود] این بیان [در تعریف زمان] تعریفی دوری خواهد بود».

فصل ۶: اشاره به تقدّم قوه و حامل آن بر حادث زمانی

در این فصل یک قاعده مهم فلسفی اثبات می‌شود: «هر حادثی مسبوق است به قوه و ماده‌ای که حامل آن قوه است». براساس این قاعده، پیش از هر حادثی باید قوه و امکان استعدادی آن شیء حادث به همراه موضوعی که حامل آن است، موجود باشد. دلیل شیخ بر اثبات مدّعا این است که شیء حادث پیش از حدوثش ممتنع نیست، پس ممکن است. بنابراین امکانش در زمان سابق و قبل از وجود آن شیء وجود داشته است. این امکان مسلماً چیزی است غیر از قدرت فاعل بر ایجاد شیء. از سوی دیگر، این امکان، جوهر نیز نمی‌تواند باشد، چون امری اضافی و نسبی است؛ پس عرض است، و عرض به موضوع و معروض نیازمند است. موضوع و معروض این امکان را، که همان قوه و استعداد وجود شیء است، ماده می‌نامیم؛ زیرا مقصود ما از ماده در اینجا همان «حامل استعداد» است. پس ثابت می‌شود که «هر حادثی مسبوق است به قوه و ماده‌ای که آن را حمل می‌کند».

اشکال معروفی بر این استدلال شیخ وارد شده است: در این استدلال امکان ذاتی با امکان استعدادی خلط شده و مغالطه‌ای از نوع مغالطه اشتراک لفظی رخ داده است. در این استدلال

سخن با امکان ذاتی آغاز می‌شود، اما در ادامه مطالبی گفته می‌شود که با امکان استعدادی تناسب دارد. خواجه در شرح کلام شیخ می‌کوشد با ارائه تحقیقی بدیع، نقصان استدلال شیخ را برطرف سازد. حاصل تحقیق خواجه را می‌توان به این صورت تقریر کرد:

امکان در موارد گوناگونی به کار می‌رود:

۱. امکان وجود عرض برای موضوع، مانند «الجسم ممکن أن يكون أبيض» یا «الجسم ممکن أن يوجد له البياض»؛

۲. امکان وجود صورت نوعی در ماده و جایگزین شدنش با صورت نوعی پیشین، مانند: «الماء ممکن أن يصير هواء»؛

۳. امکان وجود صورت جسمی در ماده که موجب فعلیت یافتن ماده می‌شود، مانند «المادة ممکن أن تصير موجودة بالفعل»؛

۴. امکان وجود فی‌نفسه عرض، مانند «البياض ممکن أن يوجد»؛

۵. امکان وجود فی‌نفسه صورت، مانند «الصورة الهوائية ممکن أن توجد»؛

۶. امکان وجود فی‌نفسه نفس مجرد، مانند «النفس الناطقة ممکن أن توجد»؛

۷. امکان وجود فی‌نفسه جوهر قائم به خود و مستقل از موضوع و ماده و متعلق، مانند «العقل العاشر ممکن أن يوجد».

در همه این موارد امکان به یک معنا به کار رفته است، با این تفاوت که در سه قسم نخست، امکان در نسبت با وجود بالعرض شیء مطرح است و مربوط به مفاد کان ناقصه شیء می‌باشد و بیانگر عدم امتناع وجود چیزی در موضوع، یا در ماده و یا با آن می‌باشد، اما در چهار قسم اخیر امکان در نسبت با وجود بالذات و فی‌نفسه شیء مطرح است و مربوط به مفاد کان تامه شیء می‌باشد.

در سه مورد نخست — مواردی که در آنها امکان در نسبت با وجود بالعرض شیء مطرح است — امکان شیء، همان قوه وجود آن در شیء دیگر است که موضوع، ماده و یا متعلق آن می‌باشد، و دارای قرب و بعد و شدت و ضعف است و با تحقق شیء مورد نظر، از محل و موضوع خود زایل می‌شود.

روشن است که در این موارد، امکان اولاً امری وجودی و موجود در خارج است؛ ثانیاً عرض است؛ ثالثاً محل و موضوعی موجود و محقق در خارج دارد؛ زیرا در این موارد امکان تبدیل شیئی به چیزی و تحقق چیزی در شیئی مطرح است و این مستلزم وجود شیئی است که بناست به چیزی تبدیل شود و یا چیزی در آن تحقق یابد. شاهد وجودی بودن امکان در این موارد (که به

آن قوه وجود شیء نیز می‌گویند) اتصافش به دوری و نزدیکی و شدت و ضعف است. این امکان با تحقق بالفعل چیزی که امکان در نسبت با وجود بالعرض آن است، زایل می‌شود. در این موارد، وجود امکان سابق حادث زمانی، حاکی از وجود قوه و موضوع حامل آن برای آن حادث خواهد بود.

اما در موارد چهارم تا ششم نیز، همانند سه مورد نخست، ممکن بودن شیء نیازمند موضوع و محلی است که حامل آن امکان باشد؛ زیرا در این موارد امکان هرچند در نسبت با وجود بالذات مطرح است و چنین امکانی فی نفسه وجودی عینی و خارجی ندارد تا مستلزم موضوع و محل موجود باشد، اما از آنجا که مستلزم امکانی در نسبت با وجود بالعرض است، نیازمند محلی و موضوعی موجود است. مثلاً وقتی می‌گوییم «البیاض ممکن أن یوجد»، این امکان که در نسبت با وجود بالذات سفیدی است، مستلزم امکانی در نسبت با وجود بالعرض جسم سفید است، در آنجا که می‌گوییم: «الجسم ممکن أن یکون أبيض»؛ زیرا سفیدی عرض است و وجودش قائم و وابسته به موضوعی است که در آن تحقق می‌یابد. پس سفیدی تنها در صورتی امکان وجود دارد (مورد چهارم امکان) که جسمی باشد که امکان سفید شدنش باشد (مورد اول امکان).

اما در مورد هفتم که امکان وجود فی نفسه جوهر قائم به خود و مستقل از موضوع، ماده و متعلق مطرح است چه باید گفت؟ امکان در این مورد در نسبت با وجود بالذات شیء مطرح است و در عین حال مستلزم امکان در نسبت با وجود بالعرض شیء نیست؛ چون در اینجا شیء ممکن متعلق و متحد با چیزی نیست تا وجود بالذات این، وجود بالعرضی برای آن دیگری که موضوع، محل یا متعلق این است، فراهم سازد.

خواجه در این باره می‌گوید: چنین چیزی نمی‌تواند حادث زمانی باشد؛ بلکه حتماً همانند عقل عاشر موجودی قدیم خواهد بود؛ زیرا اگر جوهر مستقل مفروض، حادث زمانی باشد، پیش از وجودش ممکن خواهد بود و این امکان پیشین او در خارج موجود است، پس یا عرض است و یا جوهر. اما عرض نیست، چون اگر عرض باشد، موضوعی خواهد داشت که محل آن است و طبیعتاً حادث مورد نظر وابسته و متعلق به آن خواهد بود، در حالی که بنا بر فرض، جوهری مستقل است. اما جوهر نیست، چون امکان همواره وصف چیزی است و خود نمی‌تواند وجودی جوهری داشته باشد.

فاضل شارح بر این سخن شیخ که «هر شیء حادث زمانی پیش از حدوثش ممکن الوجود است»، اشکال گرفته است که شیء حادث پیش از آنکه موجود شود نفی صرف و عدم محض

است، و از این رو، حکم به امکان آن صحیح نیست؛ زیرا هر حکمی نیازمند محکوم علیه است و پیش از حدوث شیء، چیزی موجود نیست تا محکوم به امکان شود.

خواجه در پاسخ می گوید: در این سخنان فاضل شارح امور انتزاعی و اعتبارهای عقلی با امور خارجی و حقایق عینی خلط شده اند. وقتی گفته می شود «بر معدوم حکم به چیزی نمی شود» یا «معدوم متصف به وصفی نمی گردد» حکم به امور خارجی و عینی و اتصاف به وصف خارجی مقصود است، نه اعتبارهای عقلی و امور انتزاعی ذهنی، مانند امکان. همچنین وقتی می گویند «حادث پیش از حدوثش نفی صرف و عدم محض است» مقصود آن است که در خارج معدوم است، هرچند در عقل به وجود ذهنی موجود می باشد، و همین اندازه برای اتصافش به امکان کفایت می کند.

فاضل شارح سپس در ثبوتی بودن امکان تردید روا می دارد و می گوید: «بر فرض که بپذیریم شیء حادث پیش از حدوثش ممکن می باشد، می پرسیم به چه دلیل می گوئید که امکان وصفی ثبوتی است؟» آنگاه سه دلیل برای نفی اینکه وصفی ثبوتی باشد اقامه می کند که خواجه به نقل و نقد آنها می پردازد. در پایان، خواجه نقد فاضل شارح بر ملازمه میان اولویت وجود حادث و ماده سابق را نقل می کند و به آن پاسخ می گوید.

فصل ۷: تنبیه بر حادث ذاتی بودن موجودات ممکن

در این فصل حدوث ذاتی برای موجودات ممکن به اثبات می رسد، و نشان داده می شود که موجودات ممکن همگی ذاتاً حادث اند اگرچه برخی از آنها قدیم زمانی باشند. از آنجا که تحقیق درباره حدوث ذاتی مبتنی بر تحقیق در باب تأخر ذاتی است — زیرا حدوث عبارت است از تأخر وجود شیء از عدمش، و این تأخر بر دو قسم است: تأخر زمانی و تأخر ذاتی، و از این رو، حدوث هم بر دو قسم زمانی و ذاتی می باشد — شیخ تحقیق درباره تأخر ذاتی را بر اثبات حدوث ذاتی مقدم می دارد.

تأخر معانی گوناگونی دارد: تأخر زمانی، تأخر رتبی، تأخر به شرف، تأخر معلولی و تأخر طبعی. معنای مشترک میان تأخر معلولی و تأخر طبعی را شیخ در اشارات تأخر ذاتی می نامد؛ اما در شفا تأخر ذاتی مرادف با تأخر معلولی دانسته شده است.

تأخر ذاتی، که شیخ از آن به «تأخر به استحقاق وجود» یاد می کند، در جایی است که وجود یکی (یعنی متأخر، مانند معلول) از دیگری (یعنی متقدم، مانند علت) بوده باشد و وجود دیگری (متقدم) از آن (متأخر) نباشد. بنابراین متأخر استحقاق وجود نمی یابد مگر آنکه وجود برای متقدم محقق شده

باشد (فاضل شارح کلام شیخ در بیان معنای تأخر ذاتی را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده که خواهی آن را نادرست و ناهماهنگ با کلام شیخ می‌شمارد) مانند اینکه می‌گویید: دستم را حرکت دادم پس کلید حرکت کرد، اما نمی‌گویید: کلید حرکت کرد پس دستم حرکت کرد، هرچند حرکت دست و کلید معیت زمانی دارند. این همان تأخر بالذات حرکت کلید از حرکت دست است.

فاضل شارح بر تقدّم داشتن علت بر معلول اشکال گرفته و آن را امری مبهم دانسته است و آنگاه دو دلیلی را که از سخنان شیخ بر آن استنباط کرده، بیان و ردّ می‌کند. خواهی در پاسخ می‌گویید: تقدّم داشتن چیزی که منشأ و مصدر وجود است (علت فاعلی) بر چیزی که وجود به آن تعلّق می‌گیرد (معلول) در وجود و هستی، هم به لحاظ تصوّر بدیهی است، هم به لحاظ تصدیق؛ و از این رو، نیازمند تعریف و اثبات نیست و مقصود شیخ تنها بیان این نکته است که تقدّم علیّ ملازم با تقدّم زمانی نیست و ممکن است از آن جدا شود، زیرا جمهور می‌پندارند تقدّم علیّ مشروط به تقدّم زمانی است و تا شیئی تقدّم زمانی بر چیزی نداشته باشد، نمی‌تواند علت آن بوده، بر آن تقدّم علیّ داشته باشد.

شیخ در ادامه به اثبات حدوث ذاتی برای ممکنات می‌پردازد: «تو می‌دانی که حالی که شیء به اعتبار ذاتش و آنگاه که خالی از غیر خودش است دارد، بر حالی که آن شیء از غیر خودش دریافت می‌کند، تقدّم ذاتی دارد (تقدّم داشتن ما بالذات بر ما بالغیر)؛ و هرچه وجودش از غیر است (ممکن) اگر تنها باشد استحقاق عدم دارد یا وجودی برای آن ثابت نیست، بلکه وجودش فقط از جانب غیر می‌باشد. بنابراین چنین چیزی پیش از آنکه وجود داشته باشد، وجودی ندارد [و تهی بودنش از وجود تقدّم ذاتی بر وجودش دارد، یا به تعبیری، وجودِ غیری‌اش متأخر از عدم ذاتی‌اش می‌باشد] و این همان حدوث ذاتی است».

فاضل شارح اشکال می‌گیرد که در این سخن شیخ که «هرچه وجودش از غیر است (ممکن) اگر تنها باشد استحقاق عدم دارد یا وجودی برای آن ثابت نیست» مغالطه‌ای روی داده و «عدم استحقاق وجود» با «استحقاق عدم وجود» خلط شده و دومی به جای اولی نشسته است. تعبیر صحیح درباره ممکن «عدم استحقاق وجود» است، نه «استحقاق عدم».

خواهی در پاسخ می‌گویید: ماهیت گاهی در خارج در نظر گرفته می‌شود و گاهی در عقل. عدم تفکیک میان این دو مقام منشأ این اشکال فاضل شارح شده است. در خارج حال ماهیت در صورت اعتبار عدم غیر، همان حال ماهیت در صورت عدم اعتبار غیر است، اما در اعتبار عقل میان آن دو تفاوت هست. مقتضای تنها و بدون غیر بودن ماهیت در خارج معدوم بودن آن است

(استحقاق عدم) و مقتضای آن در اعتبار عقل عدم استحقاق وجود است به نحو سلب تحصیلی (ماهیت مستحق وجود نیست)، نه ایجاب عدولی (ماهیت معدوم است). کلام شیخ بدین معناست که هرچه وجودش از غیر است (ممکن) در صورتی که ماهیتش تنها باشد معنای وجود همراهش نخواهد بود (چنان که معنای عدم نیز همراهش نیست)، و این درباره وضع ماهیت در عقل است، نه در خارج.

فصل ۸: تنبیه بر انفکاک ناپذیری معلول از علت تام

در این فصل بیان می‌شود که معلول از علت تام خود هرگز جدا نمی‌شود. علت تام علّتی است که همه آنچه را برای علت بالفعل شدن بدان نیاز دارد، واجد است. امور دخیل در تمامیت علّیت علت بر دو دسته‌اند:

۱. اموری که بیرون از ذات علت نیستند، مانند طبیعت، نفس نباتی، اراده و عقل؛
 ۲. اموری که بیرون از ذات علت‌اند که اینها یا عدمی‌اند، مانند زوال مانع، و یا وجودی‌اند. امور وجودی یا چیزهایی‌اند که به علت (فاعل) افزوده می‌شوند تا فاعل بتواند بالفعل تأثیر گذارد، مانند ابزار، معاون و داعی، و یا به علت افزوده نمی‌شوند، مانند ماده و زمان.
- اگر علت تام موجود باشد معلول آن بالضروره موجود است؛ چنان که اگر معدوم باشد معلول آن بالضروره معدوم است. عدم علت تام یا به عدم تحقق ذات آن است و یا به عدم یک یا چند چیزی که در تمامیت علّیت آن دخیل‌اند؛ زیرا «الکلّ یتتفی بانتفاء احد أجزائه». پس علت تام یک شیء اگر امری ابدی باشد، معلول آن نیز ابدی خواهد بود و اگر موقت باشد معلول آن نیز موقت بوده، تنها در همان بازه زمانی علت تامه‌اش موجود است. به گفته شیخ، «هرگاه روا باشد چیزی [= واجب الوجود بالذات] در همه چیز وضع و حالش یکسان و همانند باشد و معلولی داشته باشد، دور نیست که صدور و وجود آن معلول به نحو سرمد [و دائم] از او واجب باشد».
- خواجه در توضیح این کلام شیخ سبب اکتفا به رفع استبعاد و نیز سبب تعبیر به سرمد به جای دوام را بیان می‌کند.

فصل ۹: تنبیه بر برتری مرتبه ابداع نسبت به تکوین و احداث

برتری مرتبه ابداع (ایجاد بدون وساطت ماده، زمان و آلت) بر تکوین (ایجاد چیزی که مسبوق به ماده است) و احداث (ایجاد چیزی که مسبوق به عدم زمانی است) از آن‌روست که ابداع بر

هر دوی آنها تقدّم دارد، زیرا ماده و زمان خودشان با ابداع موجود می‌شوند نه با تکوین و احداث. بنابراین تکوین و احداث مترتب بر ابداع‌اند و در مرتبه‌ای پس از آن قرار دارند. در نتیجه، ابداع به علت نخستین نزدیک‌تر است تا تکوین و احداث، و در نتیجه مرتبه‌اش بالاتر از آن دو می‌باشد.

فصل ۱۰: تنبیه و اشاره به وجوب صدور معلول از علت تامّ

نکته تعبیر به «تنبیه» و «اشاره» در عنوان این فصل آن است که این فصل مشتمل بر حکمی اولی (ممکن در وجودش نیازمند سببی است) و نیز حکمی نزدیک به وضوح (سبب در سبب بودنش واجب است) می‌باشد. متکلمان در حکم دوم با حکیمان مخالفت کرده و گفته‌اند که صدور فعل از فاعل مختار، حتی اگر علت تامّ فعل خود باشد، واجب و ضروری نیست، بلکه به نحو امکان و صحت است. شیخ با استناد به حکم اوّل، حکم دوم را اثبات، و بطلان سخن متکلمان را آشکار می‌کند.

فصل ۱۱: تنبیه بر اینکه از علت واحد تنها معلول واحد صادر می‌شود

در این فصل یادآوری می‌شود که واحد حقیقی از آن جهت که واحد است فقط یک معلول را ایجاب می‌کند. این مطلب از نظر شیخ روشن است، و کافی است یادآوری شود که «مفهوم بودن شیء به گونه‌ای که صدور «الف» از آن واجب باشد، غیر از مفهوم بودنش به گونه‌ای است که صدور «ب» از آن واجب باشد؛ یعنی علیّتش برای یکی از آن دو، غیر از علیّتش برای دیگری است، و مغایرت دو مفهوم دلالت می‌کند بر مغایرت حقیقت آن دو. بنابراین علت مفروض یک شیء نیست، بلکه دو شیء و یا یک شیء موصوف به دو صفت متغایر است؛ در حالی که آن را یک شیء فرض کرده بودیم، و این خلاف فرض است».

فاضل شارح در مقام معارضه با دلیل شیخ بر قاعده الواحد، می‌گوید: «گاهی چند چیز از یک شیء سلب می‌گردد، مانند اینکه می‌گوییم: این شیء سنگ نیست و درخت نیست؛ و گاهی یک شیء متصف به چند چیز می‌شود، مانند این مرد ایستاده است و نشسته است، و گاهی یک شیء چند چیز را می‌پذیرد، مانند جوهر که سیاهی و حرکت را می‌پذیرد. تردیدی نیست که مفهوم‌های سلب این چیزها از آن شیء واحد، و مفهوم‌های اتصاف آن شیء واحد به آن چیزها، و مفهوم‌های پذیرش آن شیء نسبت به آن چیزها، مختلف و متفاوت است». پس اگر چنان که شیخ می‌گوید، صرف تغایر دو مفهوم نشان‌دهنده تغایر حقیقت، و آنگاه حاکی

از تغایر خارجی مصداق آن مفاهیم باشد، در این موارد نیز ما با مفاهیم مختلفی سروکار داریم؛ پس باید حقایق و مصادیق آن مفاهیم نیز مختلف باشند، و در نتیجه آنچه واحد فرض کرده بودیم، واحد نباشد.

خواجه در پاسخ می‌گوید: سلب و اتصاف و قبول، همگی از سنخ اضافه مقولی‌اند، و تحقق اضافه مقولی منوط و متوقف بر تحقق دو طرف آن اضافه است — برخلاف اضافه علی که اضافه‌ای اشراقی، و تنها قائم به علت می‌باشد — از این رو، امور مزبور هر یک علتی مرکب دارند؛ اگرچه هر کدام از این علت‌ها در یک جزء با هم مشترک‌اند، برخلاف علیت که منشأ و مصدر آن، فقط علت است و به همین جهت است که صدور و صادر در صورت وحدت مصدر نمی‌تواند متعدد و متکثر شود.

ناگفته نماند که صدور دو معنا دارد. در یک معنا امری اضافی و عارض بر علت و معلول از آن جهت که با هم‌اند می‌باشد. این معنای صدور از محل بحث خارج است. معنای دوم صدور نیز عبارت است از بودن علت به گونه‌ای که معلول از آن صادر شود. این معنای صدور است که بر معلول و نیز بر اضافه‌ای که بر علت و معلول عارض می‌شود تقدم دارد و محل بحث شیخ است.

فصل ۱۲: اوهام و تنبیهات در بررسی دیدگاه‌های گوناگون در باب وجوب، امکان، قدم و حدوث موجودات

در این فصل دیدگاه‌های گوناگونی درباره وجوب و امکان موجودات و نیز قدیم و حادث بودن آنها بیان، و بر دیدگاه صحیح تنبیه داده می‌شود. برخی واجب‌الوجود را یکی می‌دانند (موحدان) و برخی آن را متعدد می‌انگارند (مشرکان).

مشرکان گروه‌های متعددی را تشکیل می‌دهند. برخی پاره‌ای از همین موجودات محسوس — مانند افلاک و کواکب — را واجب و بی‌نیاز از علت می‌شمارند و برخی دیگر منکر وجوب این محسوسات‌اند.

مشرکان منکر وجوب محسوسات، پاره‌ای می‌گویند ماده آنها واجب‌الوجود است، و پاره‌ای دیگر، ماده آنها را واجب‌الوجود نمی‌دانند. اینان دو موجود متضاد را که یکی نیک و منشأ نیکی‌ها (یزدان یا نور) و دیگری بد و منشأ بدی‌ها (اهریمن یا ظلمت) است، واجب‌الوجود می‌دانند.

قائلان به وجوب ماده محسوسات، برخی معتقدند که این ماده هیولایی مجرد از صورت است (بسیاری از حکیمان باستان)؛ برخی معتقدند یک عنصر است (آب یا بخار یا هوا یا...)؛ و